



قدیم ترین تاریخ اصفهان

نصرالله پورجوادی

طبقات المحدثین باصفهان و الواردین علیها. لابی محمد عبدالله بن جعفر بن حیان المعروف بابی الشیخ. دراسة و تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی. جلد اول و دوم. مؤسسة الرسالة. چاپ اول. بیروت، ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م.

تا چندی پیش قدیم ترین کتابی که درباره تاریخ اصفهان در دست ما بود اثر دو جلدی ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) به نام ذکر اخبار اصفهان بود.^۱ اصفهان یکی از شهرهای بزرگ و همواره یکی از مراکز علمی ایران بوده است و به همین جهت کتابهای متعددی درباره تاریخ آن و علمای بزرگ آن، چه پیش از ابونعیم و چه پس از او، نوشته شده است. یکی از آثاری که پیش از اثر ابونعیم تألیف شده کتاب طبقات المحدثین باصفهان و الواردین علیها اثر ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان معروف به ابی الشیخ (متولد ۲۷۴ و متوفی ۳۶۹) است که خوشبختانه اخیراً به همت عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی تصحیح شده و دو مجلد آن در بیروت (۱۹۸۷) به چاپ رسیده است.

ابی الشیخ خود یکی از استادان ابونعیم اصفهانی و از علما و محدثان طراز اول اصفهان در قرن چهارم و از نویسندگان کثیرالتألیف ایرانی است. تعداد آثار او را تا ۵۱ عنوان ذکر کرده اند (مقدمه بلوشی، ص ۱۰۵-۹۵)، و همه این آثار به زبان علمی ایران در روزگار مؤلف، یعنی عربی است. اولین کتابی که از ابی الشیخ به چاپ رسید کتاب اخلاق النبی (ص) و آداب بود.^۲ این کتاب، همان طور که عنوان آن نشان می دهد، درباره سیره و اخلاق پیامبر (ص) است. بعضی از کتابهای دیگر مؤلف در فقه و تفسیر است.

ابی الشیخ مانند بسیاری از علمای زمان خود به تاریخ شهر

خود نیز علاقه مند بود و علاوه بر طبقات المحدثین باصفهان، کتاب دیگری نیز به نام «فوائد الاصفهانیین» تألیف کرده است که بخشهایی از آن در یک مجموعه خطی در کتابخانه ظاهریه دمشق موجود است (مقدمه، ص ۱۰۳).

اولین نویسندگانی که تاریخ شهرهای مختلف، مانند تاریخ نیشابور و تاریخ بغداد، را نوشته اند محدث بوده اند. موضوع این کتابها اگر چه تاریخ است، ولی تاریخ به معنایی که ما امروزه از این لفظ درک می کنیم نیست. تاریخ از نظر مورخان محدث تاریخ علمی این شهرها و علم نزد ایشان علم حدیث بوده است. از این رو، این کتابها عمده درباره تاریخ محدثان شهرهاست، محدثانی که در این شهرها متولد شده یا متوطن شده یا وفات یافته اند. کتاب ابی الشیخ نیز از این قاعده مستثنی نیست. در واقع عنوان این کتاب خود دقیقاً این نکته را نشان می دهد. ابی الشیخ در این کتاب اسامی محدثان اصفهانی و کسانی را که به اصفهان سفر کرده اند از زمان صحابه تا اواسط قرن چهارم ذکر کرده است و درباره هر یک اطلاعاتی در اختیار ما نهاده است. مؤلف خود در مقدمه می نویسد:

هذا کتاب طبقات اسماء المحدثین ممن قدم اصفهان من الصحابه و التابعین، و من کان بها من وقت فتحها الی زماننا هذا، مع ذکر کل من تفرّد به واحد منهم بذلك الحدیث، و لم یروه غیره بذلك الإسناد، او حدیث من حدیثه، و ذکر انسابهم و اسامیهم و موتهم علی ما روی لنا و ذکر. (ص ۱۴۷-۸).

محدثانی که معرفی شده اند مطابق شیوه رایج اهل حدیث به طبقات تقسیم شده اند. در طبقه اول ۱۵ نفر از صحابه ای که به اصفهان سفر کرده اند معرفی شده اند. اولین آنها حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که مؤلف می گوید در رمضان سال سوم هجری متولد شده و به روایتی در سال ۴۹ و به روایت دیگر در سال ۵۸ وفات یافته است. در شرح حال امام حسن (ع) این حدیث شریف نیز روایت شده است که پیغمبر (ص) در حق نوه بزرگوار خود می فرماید: «اللهم انی اُحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ». پس از حضرت امام حسن (ع)، عبدالله بن زبیر و سپس سلمان فارسی معرفی شده اند. ابی الشیخ فصل مبسوطی درباره سلمان که به قول او اهل اصفهان بوده است آورده. ابونعیم در ذکر اخبار اصفهان مطالب بیشتری درباره سلمان آورده است، و ظاهراً یکی از منابع اصلی او کتاب استادش ابی الشیخ بوده است. این دو اثر خود از جمله منابع درجه اول درباره سرگذشت سلمان فارسی است.

در طبقه دوم که تابعین اند ۲۵ نفر، طبقه سوم ۱۳ نفر، طبقه

فارسی می گوید: «درم و خاکت بسر»^۲.

و در ضمن شرح حال یزیدالآودی که در عهد عمر بن عبدالعزیز والی اصفهان بود آمده است که وقتی می خواستند قناتی را حفر کنند لوحی را پیدا کردند که روی آن به فارسی نوشته بود: «مال لم رود». معنی این عبارت فارسی روشن نیست و ظاهراً مصحح نتوانسته است آنرا درست بخواند. (ج ۱، ص ۳۶۰).

در ضمن شرح حال عبدالعزیز الماجشون (= ماهگون) آمده است که وی اهل اصفهان بود و وقتی کسی را می دید می گفت: «جونى جونى». مصحح درپانوشت احتمال داده است که اصل این کلمه «خوبى خوبى» باشد، ولی به نظر می رسد صحیح آن «چونى چونى» باشد. از شخص سؤال می کرده: «حالت چطور است؟» (ج ۱، ص ۴۱۲).

عبدالعزیز الدراوردی نیز وقتی می خواست به شخصی تعارف کند که به منزلش داخل شود، می گفت: «اندرون». در نسخه بدل «اندرود» ضبط شده است و شاید صحیح آن «اندرآ» باشد. به هر حال، مردم به همین جهت او را «الدراوردی» لقب داده بودند که شاید اصل آن «اندرآوردی» باشد. (ج ۱، ص ۴۱۳).^۴

در ضمن شرح حال عبدالله بن خالد، قاضی اصفهان، نیز دو جمله فارسی نقل شده است. عبدالله در محکمه شخصی را محکوم می کند و آن شخص رو به قاضی کرده به فارسی می گوید: «ایها القاضی، از خدا بترس!» و قاضی درحالی که با دست بر سرش می زده باز به فارسی می گوید: «قاضی خاکش بسر، قاضی خاکش بسر» (ج ۲، ص ۲۴۵).^۵

ذکر کلمات و عبارات فارسی در این کتاب تصادفی نیست. به نظر می رسد که ابی الشیخ به دلیل ایرانی بودن و علاقه ای که به زبان مادری خود داشته سعی کرده است گزارشها و داستانهای نقل کند که در ضمن آنها کلمات و عبارات فارسی به کار رفته

حاشیه:

۱) این اثر را پدرینگ تصحیح کرده و در دو مجلد در سال ۱۹۳۱ در لیدن چاپ کرده است.

۲) اخلاق النبی و آداب، به تصحیح احمد محمد مرسی. قاهره. چاپ اول ۱۳۷۷ و چاپ دوم ۱۳۹۲ ق.

۳) این حکایت را ابونعیم اصفهانی نیز در ذکر اخبار اصفهان (ج ۱، ص ۵۵) نقل کرده است. جواب سلمان ظاهراً اشاره است به آیه ۲۹ از سوره توبه: «حتى يعطول الجزية عن يد وهم صاغرون»

۴) «اندروردی» یا «اندرآوردی» را شلوار کوتاه هم معنی کرده اند و ابن سعد در طبقات آورده است که سلمان فارسی هنگام ورود به مدائن «اندروردی» به پای داشت. (بنگرید به مقاله «بختی درباره زبان دری» از حسین لسان، در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۲۶، ش ۴، زمستان ۱۳۵۳، ص ۱۴۰).

۵) این حکایت را نیز ابونعیم در ذکر اخبار اصفهان (ج ۲، ص ۵۰) ظاهراً از همینجا اقتباس و نقل کرده است.

چهارم ۲۷ نفر معرفی شده اند. جلد اول به همینجا ختم می شود. مجلد دوم با ذکر نعمان بن عبدالسلام که جزو طبقه پنجم است آغاز می شود. در این طبقه ۷۱ محدث ذکر شده اند. تعداد طبقه ششم ۱۳ نفر، طبقه هفتم ۲۸ نفر، و طبقه هشتم ۴۳ نفر است. آخرین نفر از طبقه هشتم عقیل بن یحیی طهرانی است که در سال ۲۵۸ فوت شده است. مجلد دوم به همینجا ختم می شود. محدثان طبقات نهم تا یازدهم قرار است در مجلدات سوم و چهارم این کتاب معرفی شوند. در طبقه دهم و یازدهم محدثانی معرفی خواهند شد که معاصر مؤلف بوده اند و در ضمن سرگذشت آنها ابی الشیخ یقیناً اطلاعات دست اولی در اختیار ما قرار خواهد داد.

از ارزش تاریخی این اثر هر چه بگوئیم کم است. اثری که در نیمه اول قرن چهارم تألیف شده باشد يك منبع اصیل و طراز اول است. مطالب بکری که درباره صحابه و تابعین و محدثان و علمادار این کتاب آمده است بدون شك آگاهی ما را درباره این اشخاص افزایش می دهد.

اطلاعاتی که ابی الشیخ درباره اشخاص معرفی شده در اختیار ما نهاده است و نامه هایی که ضبط کرده است (مانند صلح- نامه عبدالله عتبان انصاری با مردم جی در ج ۱، ص ۲۹۱) فایده تاریخی بزرگی است که از این اثر ارزشمند نصیب ما می شود. اما فواید این کتاب بیش از این است. مؤلف مانند ابونعیم و آوی صاحب محاسن اصفهان پیش از اینکه به معرفی اشخاص بپردازد مطالب ذی قیمتی هم درباره خود اصفهان و تاریخ و جغرافیای این شهر و خصوصیات آن آورده است.

نواحی ورستاقها و قریه ها و راهها و آبها و معادن و بسیاری از خصوصیات اصفهان و همچنین شهرهای اطراف اصفهان از جمله کاشان وصف شده است و ما کلمات فارسی بسیاری را در این بخش مشاهده می کنیم، مانند خرزای که به فارسی «مهتر بزرگ» می گویند (ج ۱، ص ۱۶۰)، قریه ای که «قهر وزد» نامیده می شود. در ضمن ترجمه محدثان نیز گاه گاه به کلمات و عبارات و بخصوص اسامی فارسی برمی خوریم، که بعضی از آنها را مصحح درست نخوانده است. مثلاً شرح حال سلمان فارسی با مسأله جزیه و يك جمله فارسی ختم می شود (ج ۱، ص ۲۳۶). هموطنانش از او می پرسند جزیه چیست؟ (قالوا ما الجزیه؟). در جواب به

زبان از حیث دینی کسب کرد حرکت مهمی است. البته، علاقه این محدثان به زبان فارسی به پای علاقه و ذوق سخنورانی چون فردوسی و سنایی و نظامی و عطار نمی‌رسد، ولی به هر حال ابی‌الشیخ با کاری که کرده است، دانسته یا ندانسته، خود را در ردیف مدافعان زبان فارسی قرار داده است. وی به سهم خود، و در عالم خود و به عنوان يك محدث، سعی کرده است که زبان فارسی را در دهان مبارك پیغمبر بنهد و از این طریق شناسنامه‌ای دینی برای این زبان به ثبت برساند.^۱ کوشش ابی‌الشیخ یکی از اولین قدمهایی است که علمای بزرگ ایرانی برای مقدس نمودن این زبان برداشته‌اند.^۲

فایده دیگر این اثر شناخت بیشتری است که ما از برکت آن نسبت به مؤلف پیدا می‌کنیم. نام ابی‌الشیخ با همین دواثری که از وی به چاپ رسیده است باید در زمره نویسندگان طراز اول ایرانی و در صدر علما و محدثان و مؤلفان قرن چهارم اصفهان قرار گیرد. مصحح در مقدمه مبسوط خود علاوه بر مطالبی که درباره اصفهان و تاریخ آن نوشته، مؤلف را نیز معرفی نموده است. درباره مذهب او گفته است که صاحبان تراجم ذکری در این باب نکرده‌اند. فقط شمس‌الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء گفته است: «فلقد کان ابو‌الشیخ من العلماء العاملين، صاحب سنة و اتباع»، و سپس خود اضافه کرده است که: «مما یرشدنا أن عقیدته عقیده السلف الصالح، کتابه فی العقیده وهو کتاب السنّة». (ص ۳-۹۲). و این مطلب درستی است. مصحح با توجه به تاریخ مذهبی اصفهان در قرون بعد گفته است که مذهب اصفهانیان عمدتاً شافعی و حنفی بوده است. آل خجند رئیس شافعیان و آل صاعد رئیس حنفیان بودند. و این نیز مطلب درستی است. ولی نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که غلبه شافعیان و تا حدودی حنفیان بر پیروان مذاهب دیگر حادثه‌ای است که از نیمه دوم قرن پنجم در اصفهان آغاز گردید، با تأسیس نظامیه اصفهان و مهاجرت ابو بکر محمدبن ثابت خجندی به این شهر. قبل از آن اصفهان از لحاظ علمی زیر نفوذ خانواده ابن منده بود، و این خانواده حنبلی بودند. بطور کلی فضای علمی اصفهان تا اواخر قرن پنجم حنبلی بود و علمای این شهر اهل حدیث بودند و پیرو احمدبن حنبل.^۳ با ورود خجندیان به این شهر (در زمان خواجه نظام الملک) نه تنها مذهب فقهی شافعی، بلکه مذهب کلامی اشعری نیز در اصفهان رواج پیدا کرد و جای عقاید کلامی حنبلیان را گرفت. ابی‌الشیخ یکی از محدثان و علمای حنبلی این شهر در قرن چهارم بود و در این قرن علمای معروف دیگری چون ابو القاسم الطبرانی (متوفی ۳۶۵) و ابو عبدالله ابن منده (متوفی ۳۹۵) زندگی می‌کردند که مذهبشان حنبلی بود. ابونعیم اصفهانی نیز که صوفی بود حنبلی بود. مهمترین شیخ صوفیه اصفهان

است. فراموش نکنیم که ابی‌الشیخ در عصری به سر می‌برد که زبان فارسی صرفاً در حد يك زبان محلی بود، و هنوز کتابی به این زبان نوشته نشده بود. شاهنامه فردوسی هنوز سروده نشده بود و به احتمال زیاد حتی ترجمه تفسیر طبری و تاریخ طبری هم انجام نگرفته بود. در چنین عصری است که عالم بزرگ اصفهان سعی می‌کند زبان فارسی را به نحوی وارد کتاب علمی و دینی خود کند و کلمات و عبارات فارسی را در دهان علمای بزرگ و حتی صحابه پیغمبر (ص) بنهد. ابی‌الشیخ در کتاب دیگر خود به نام اخلاق النبی (ص) و آداب‌ه حتی يك قدم هم از این فراتر گذاشته و احادیثی را نقل کرده که شخص پیغمبر (ص) در آنها از کلمات فارسی استفاده کرده است. این احادیث در فصلی است با عنوان «ما ذکر من تکلمه بالفارسیه» و پیغمبر اکرم در یکی از این احادیث با ابو هریره به فارسی سخن می‌گوید. ابو هریره روزی شکمش درد می‌کرد. به مسجد رفت. پیغمبر (ص) وارد مسجد شد و ابو هریره از شکم درد شکایت کرد. حضرت از او می‌پرسد: «یا ابا هریره، اشکنب درد؟» ابو هریره در جواب می‌گوید: «آری»، و سپس پیغمبر می‌فرماید: «قم فصل، فإن فی الصلاة شفاء» (برخیز و نماز بخوان، چه شفای تو در نمازگزاردن است^۴).

این حدیث را گرچه احمدبن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است، و لیکن مصحح کتاب، احمد محمد مرسی، آن را صحیح ندانسته است. صحیح بودن یا نبودن این حدیث و احادیث مشابه مسأله دیگری است؛ چیزی که در اینجا قابل تأمل است نقل این احادیث در ضمن فصلی خاص در کتابی است که موضوع آن سیره پیغمبر (ص) است، کتابی که به قلم يك محدث مشهور نوشته شده است. در جامعه‌ای که هر کاری که انسان انجام می‌دهد باید مطابق سنت پیامبر باشد تا موجه باشد، فارسی سخن گفتن پیغمبر (ص) نیز در واقع توجیه شرعی و دینی این زبان و عمل کسانی است که بدان تکلم می‌کنند. ابی‌الشیخ در اینجا می‌خواهد تلویحاً بگوید که اگر او در خانه و بازار، با سر و همسر، به زبان مادری خود سخن می‌گوید نه به زبان عربی، کاری خلاف شرع نمی‌کند، چه خود پیغمبر (ص) نیز به فارسی سخن گفته است. کوشش ابی‌الشیخ و محدثان ایرانی دیگر در نقل این احادیث و گزارشها از لحاظ تاریخ زبان فارسی و اعتباری که این

ابومنصور معمر اصفهانی (متوفی ۴۱۸) بود که او نیز حنبلی بود و شاگرد ابی‌الشیخ. در واقع اصفهان در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم یکی از مراکز اصلی حنبلیان بود.

*

طبقات‌المحدثین با استفاده از دو نسخه خطی که یکی در کتابخانه ظاهریه دمشق (به تاریخ ۴۷۶) و دیگر در کتابخانه آصفیه حیدرآباد (به تاریخ ۸۷۳) موجود است تصحیح و به صورتی دلتواز چاپ شده است. مصحح علاوه بر مقدمه‌ای که نوشته است، توضیحاتی هم در پانوشت آورده است و این توضیحات که حاصل تحقیقات مفصل اوست بر فواید کتاب افزوده است. انگیزه مصحح و ناشر در تصحیح و چاپ این اثر عمدتاً مذهبی بوده است. سلفیان و حنبلیان در سالهای اخیر از روی علایق مذهبی خود چندین اثر مهم را نشر کرده‌اند و بعضی از این آثار متعلق به نویسندگان ایرانی است و برای محققان ما فوق‌العاده با ارزش است. کتاب ابی‌الشیخ یکی از این کتابهاست. کتاب دیگر از این نوع کتاب‌الایمان ابن‌منده است که در سال ۱۹۸۳ در دو جلد چاپ شده است. ابن‌منده که نامش را قبلاً ذکر کردیم مانند سلف خود ابی‌الشیخ و خلف خود ابونعیم اصفهانی، کتابی هم در تاریخ اصفهان تألیف کرده است. امیدواریم که مجلدات سوم و چهارم کتاب ابی‌الشیخ هرچه زودتر از چاپ خارج شود و اگر از حسن تصادف «تاریخ اصفهان» ابن‌منده نیز پیدا شود و به صورتی که کتابهای ابی‌الشیخ و ابونعیم چاپ شده است به زیور طبع آراسته

گردد می‌توان گفت که اهم منابع تاریخ علمی و مذهبی و اجتماعی شهر اصفهان در چهارقرن اول هجرت در اختیار ما قرار گرفته است.

حاشیه:

۶) کتاب اخلاق‌النبی (ص) و آداب، تألیف ابی‌الشیخ. قاهره، ۱۹۷۲. ص ۲۵۵.
۷) سابقه کوشش برای ثبت شناسنامه‌ای دینی برای زبان فارسی به پیش از ابی‌الشیخ، به قرن دوم هجری، می‌رسد. نشانه نخستین قدمهایی که در این راه برداشته شده است در حکمی که ابوحنیفه (متوفی ۱۵۰) در الفقه‌الاکبر در مورد استفاده از کلمات فارسی برای نامیدن صفات خدای تعالی صادر کرده است دیده می‌شود. مطابق این حکم، کلماتی که علمای ایرانی برای صفات خدا به زبان فارسی به کار می‌بردند از لحاظ شرعی و دینی جایز دانسته شده است. تنها کلمه‌ای که مستثنی شده است «دست» است، (معلوم نیست چرا).

و کل شیء ذکره العلماء بالفارسه من صفات الله تعالی عزاسمه فجائز القول به، سوی «الید» بالفارسیه، و يجوز أن یقال به «روی خدای عزوجل» - بلاتشبهه و لا کیفیه. (الفقه‌الاکبر، چاپ دوم، حیدرآباد، ۱۳۹۹ق. ص ۷).

در اینجا اشاره شده است که علمای ایرانی عملاً این کلمات را به کار می‌بردند، و ابوحنیفه فقط خواسته است جایز بودن آن را بیان کند.

۸) درباره کوشش علما و نویسندگان و شعرای ایرانی در قرون بعد در راه مقدس نمودن زبان فارسی، رجوع کنید به مقاله نگارنده با نام «حکمت دینی و تقدس زبان فارسی». نشر دانش، سال ۸، شماره ۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۶، ص ۲ تا ۱۶.

۹) این مطلب را من در مقاله «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی»، معارف، سال ۶، ش ۱ و ۲، فروردین - آبان ۶۸، توضیح داده‌ام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله‌های عمر انسان

رها کن کان خیالی بود و مستی
نمی‌شاید دگر چون غافلان زیست
چهل ساله فرو ریزد پرو بال
بصر کنیدی پذیرد پای سستی
چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار
بسا سختی که از گیتی کشیدی
بود مرگی به صورت زندگانی
بباید رفت ازین کاخ دل‌افروز
در آن شادی خدا را یاد داری
نظامی

حدیث کودکی و خودپرستی
چو عمر ازسی گذشتت یاخود از بیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال
بس از پنجه نباشد تندرستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار
به هشتاد و نود چون در رسیدی
وز آنجا گر به صد منزل رسانی
اگر صد سال مانی ور یکی روز
بس آن بهتر که خود را شاد داری